

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۵، شماره ۵۷، پاییز ۱۴۰۲، صص ۴۷۲-۴۹۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۲۱

(مقاله پژوهشی)

DOI: [10.30495/dk.2023.1968073.2591](https://doi.org/10.30495/dk.2023.1968073.2591)

## جنبش‌های اجتماعی شهروندان در شاهنامه (بررسی موردی قیام کاوه آهنگر و گردن‌فرازی

بندوی و گستم)

رسول رستمی<sup>۱</sup>، دکتر محمدرضا راشد محصل<sup>۲</sup>، دکتر مجیدرضا خزائی وفا<sup>۳</sup>

### چکیده

شهروند و شهروندی، اصطلاحاتی نسبتاً نوظهور در پهنه مطالعات جامعه‌شناسی و علوم سیاسی است. شهروند همواره در یک رابطه دوسویه تعریف شده است؛ او فردی است که از سویی برخوردار از حقوق سیاسی و مدنی است و از سوی دیگر، در برابر قانون موضوعه، وظایفی دارد. جنبش‌های اجتماعی، بر کوششی جمعی ناظر است که طی آن افراد به آرمان‌های از پیش تعیین‌شده می‌رسند. جنبش‌های اجتماعی با اهدافی مشخص و توسط نهادهایی غیر رسمی صورت می‌گیرند. البته در شاهنامه، واژه شهروند نیامده است. فردوسی گاه از واژه شهری در مقابل سپاهی برای متمایز کردن غیر نظامیان از نظامیان سود جسته است اما واژه ایرانیان طبق شواهدی که در تحقیق به دست آمده است و نیز براساس تعریف شهروند در فرهنگ‌های جامعه‌شناسی و علوم سیاسی بر شهروندان ایرانی در شاهنامه اطلاق شده است. دو جنبش منتخب (یکی از بخش حماسی شاهنامه و دیگری از بخش تاریخی آن) بر حضور پررنگ و مشارکت همه جانبه شهروندان ایرانی در جنبش‌های اجتماعی جهت تحقق عدالت و دادگری گواه است. این تحقیق به روش تحلیلی و توصیفی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و الکترونیکی انجام شده است.

**واژه‌های کلیدی:** شاهنامه، شهروند، جنبش‌های اجتماعی، کاوه آهنگر، بندوی و گستم.

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران.

Rostami.rasool0577@gmail.com

<sup>۲</sup> استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران. (نویسنده مسؤل)

m.rashed0577@gmail.com

<sup>۳</sup> استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران.

majidreza.vafa@gmail.com



## مقدمه

شاهنامه نه نامه شاهان که کتاب ستایش دادگری و آزادگی است. این اثر گرانسنگ برای ایرانیان گذشته از کارکردهای ادبی‌اش، کارکردهای سیاسی و اجتماعی نیز داشته است. ایرانیان با خواندن شاهنامه هم لذت می‌برده‌اند و هم از دریای خرد و اندیشه آن گنج‌های بسیار برمی‌گرفته‌اند. دریافت ایرانیان به‌عنوان مردمانی دارای حقوق سیاسی، اجتماعی، مدنی و کنش‌گر و فعال در عرصه مناسبات سیاسی و اجتماعی از خلال این متن ممکن است. این دریافت در پرتو جنبش‌های اجتماعی شاهنامه که فردوسی آن‌ها را به زبانی حماسی و غرورآفرین روایت کرده است بیشتر روشن می‌شود. این پژوهش می‌کوشد تا با ارائه تعاریفی از مفاهیمی نظیر شهروند، شهروندی و جنبش‌های اجتماعی، نقش ایرانیان را در دو جنبش عدالت‌محور تبیین کند. این دو جنبش اجتماعی در شاهنامه به‌طور موردی انتخاب شده‌اند. نگارندگان با انتخاب یک جنبش اجتماعی از بخش نخست شاهنامه که به تعبیر خالقی مطلق حماسه ملی ایرانیان نام دارد و بخش دوم آن که تاریخ ملی ایرانیان است نقش شهروندان را در جنبش‌های اجتماعی و در دو دوره مهم از حیات فکری، سیاسی و اجتماعی ایرانیان تبیین نمایند.

فرض نگارندگان بر آن است که شهروند به معنای امروزی آن یعنی فردی دارای حقوق و وظایف، در شاهنامه جایگاهی دارد و فردوسی با آوردن واژگانی خاص آن را از غیر شهروند متمایز نموده است. این شهروندان نقشی فعال و اثرگذار در مناسبات سیاسی و اجتماعی دارند و با مشارکت فعال در جنبش‌های اجتماعی سعی در برقراری عدالت دارند. تأکید نگارندگان بر آزادی‌های سیاسی و مدنی برای معنا دادن مفهوم شهروند به این دلیل است شهروند بدون کلیه حقوق اعم از مدنی، سیاسی و اجتماعی و بدون تبعیت از قانون اساساً معنایی ندارد.

نگارندگان با در پیش گرفتن روشی تحلیلی و توصیفی ابتدا داده‌های مورد نظر خود را از منابع کتابخانه‌ای و الکترونیکی گرد آورده و پس از آن به تحلیل و توصیف شواهدی از متن شاهنامه پرداخته‌اند. پرسش‌هایی که این پژوهش سعی در پاسخ دادن به آن‌ها دارد از این قرار است: ۱. موقعیت شهروند و وظایف شهروندی به چه معناست؟ ۲. شهروند در شاهنامه با چه تعبیری توصیف شده است؟ ۳. نقش شهروندان در جنبش‌های اجتماعی شاهنامه چگونه است؟

## پیشینه تحقیق

درباره تحقیق پیش رو پژوهش مستقلی انجام نشده است اما برخی از محققان، به پاره‌ای از

وجوه مطرح شده در این تحقیق هم پرداخته‌اند که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد:

۱. بازخوانی و تحلیل ساختاری قیام‌های شاهنامه، علی آسمند جونقانی، در دو فصلنامه ادب حماسی، دوره ۱۷، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، صص ۳۹-۱۳.
۲. جنبش‌های اجتماعی در اساطیر ایرانی، مورد مطالعه: جنبش ایرانی کاوه در شاهنامه فردوسی، سید سعید زاهد زاهدانی و مهتا بذرافکن، در نشریه جامعه‌شناسی تاریخی، دوره ۷، شماره، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، صص ۲۳-۱.
۳. جنبش‌های اجتماعی و تأثیر آن در شکل‌گیری حقوق شهروندی، فاطمه عرب احمدی و احمدرضا خزائی، مجله اخلاق زیستی، ویژه‌نامه حقوق شهروندی، پاییز ۱۳۹۷، شماره ۲۹، صص ۱۶-۸ نگارندگان در تبیین مبانی نظری تحقیق از این مقاله سود جستند.
۴. جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی، سید بیوک محمدی، نامه علوم اجتماعی، بهار ۱۳۶۸، شماره ۲، صص ۳۰-۱۷.

چنان‌که پیداست تاکنون تحقیق مستقلی که نقش شهروندان را در جنبش‌های اجتماعی شاهنامه مطالعه کند انجام نشده است و این تحقیق از این نگاه، یک پژوهش نو خواهد بود.

### روش تحقیق

این پژوهش با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و الکترونیکی و به روش تحلیلی و توصیفی انجام شده است؛ نگارندگان اطلاعات مورد نظر را از منابعی مربوط به جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی و نیز شاهنامه فردوسی گردآوری نموده و پس از آن به تحلیل اطلاعات پرداخته‌اند.

### مبانی تحقیق

#### تعریف شهروند و شهروندی از منظر جامعه‌شناسی و علوم سیاسی

مفاهیم شهروند و شهروندی از مفاهیم نسبتاً نوظهور در حوزه مطالعات جامعه‌شناسی و علوم سیاسی است که با کارهای ت. ه. مارشال (۱۹۶۳) ارتباط دارد (ر.ک: آبرکرامی و دیگران، ۱۳۷۰: ۶۵ و مارشال، ۱۳۸۸: ۱۳۵) شهروند، بر اساس تعریفی که از آن در فرهنگ‌های علوم سیاسی و جامعه‌شناسی آمده است فردی است که از حقوق مدنی، حقوق سیاسی و حقوق اقتصادی برخوردار است؛ «حقوق مدنی شامل آزادی و برابری در مقابل قانون است. حقوق سیاسی، حق رأی دادن و تشکّل سیاسی را دربرمی‌گیرد. حقوق اقتصادی دربرگیرنده رفاه اقتصادی و تأمین اجتماعی است» (آبرکرامی و دیگران، ۱۳۷۰: ۶۵).

شهروندی خود مفهومی است ناظر بر یک موقعیت؛ موقعیتی که قانون آن را تعیین می‌کند و به حقوق و وظایف خاص شهروندان بستگی دارد اما می‌توان به‌طور کلی گفت: «صلاحیت و شرایط شهروندی منعکس‌کننده مفهوم اهداف جامعه سیاسی و دیدگاهی است که بر اساس آن اشخاص قادر به سهیم شدن در خیر مشترک، برخورداری از منافع آن و کمک به آزادی شهر می‌شوند» (مک‌لین، ۱۳۸۷: ۱۴۸).

گرچه مفهوم شهروند، یک مفهوم نوظهور است اما در برخی زمینه‌های تاریخی، هر عضو شهر یک شهروند محسوب می‌شد؛ «یعنی یک جمع شهرنشین که بالنسبه در مقابل تقاضای پادشاه یا دولت مصونیت داشت» (مارشال، ۱۳۸۸: ۱۳۲). در یونان باستان، تمامی آزادمردان از حقوق شهروندی برخوردار بودند. (نک: همان‌جا) در شاهنامه فردوسی که یکی از متون حماسی ایرانیان است و دربرگیرنده داستان‌هایی بسیار کهن این کلمه به کار نرفته است اما بارها از کلمه شهری در برابر کلمه سپاهی استفاده شده است؛ این کلمه به‌نوعی موقعیت شهروندی را که مقامی غیر نظامی در ایران باستان است، توضیح می‌دهد. نمونه‌ای از آن را در داستان قیام کاوه آهنگر که یکی از نمونه‌های مورد بررسی در این پژوهش است می‌بینیم:

سپاهی و شهری و به کردار کوه سراسر به جنگ اندرون هم‌گروه  
(فردوسی، ۱۳۹، ج ۱: ۴۶)

برای جمع‌بندی تعریف دیگری از مفاهیم شهروند و شهروندی از «دانشنامه سیاسی» داریوش آشوری نقل می‌شود و پس از آن مفهوم جنبش اجتماعی که دیگر اصطلاح نظری طرح شده در این پژوهش است تبیین خواهد شد. مانند دیگر اندیشمندان در حوزه علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، آشوری نیز شهروند را در یک رابطه دوسویه قرار می‌دهد و شهروندی را نوعی منزلت قلمداد می‌کند:

«شهروند فردی است در رابطه با یک دولت، که از سویی برخوردار از حقوق سیاسی و مدنی است و از سوی دیگر، در برابر دولت تکلیف‌هایی به عهده دارد. این رابطه را شهروندی گویند ... شهروندی، در عین حال، منزلتی است برای فرد در ارتباط با یک دولت که از نظر حقوق بین الملل نیز محترم شمرده می‌شود» (آشوری، ۱۳۸۰: ۲۲۱).

آشوری در ادامه بحث گریزی هم به مفهوم ملیت می‌زند و توضیح می‌دهد که ملیت از شهروندی معنای وسیع‌تری دارد. این‌جا بد نیست اشاره‌ای به یکی از مفاهیم مهم در اندیشه

سیاسی و جامعه‌شناسی شود. چنان‌که می‌دانیم و از نظر گذشت مفاهیم شهروند و شهروندی پس از انقلاب فرانسه و با کسب پاره‌ای آزادی‌های فردی و حقوق مدنی و سیاسی و اجتماعی معنادار شدند تا پیش از آن در رابطه نهاد قدرت (دولت) و مردم (شهروندان)، افراد بیشتر زیردست و رعیت بودند به تعبیر دقیق‌تر:

«پیش از این که اصطلاح ملت بار اندیشه سیاسی کنونی را بگیرد اصطلاح رعیت، جایگزین آن بوده است. اگر در آغاز ملت بر معنای دین و کیش و سپس توده مردم، به کار می‌رفته و فاقد بار سیاسی بوده است بر عکس اصطلاح رعیت بار سیاسی سرشاری داشته بیانگر رابطه فرد با یک یا چند مرجع و منبع قدرت (اتوریته) بوده است. در فراشد تولید، رعیت به عنوان بازوی کار و کارافزار ارگانیک تحت سلطه ارباب یا امیر و سلطان قرار داشته است» (شیخاوندی، ۱۳۶۹: ۱۸۴).

در شاهنامه چنان‌که در ادامه خواهیم دید ایرانیان اغلب به‌عنوان شهروندانی دارای حقوق و تکالیف تصویر شده‌اند نه رعایایی در نظام تولید و تحت سلطه ارباب و امیر و سلطان. تأکید اندیشمندان بر لزوم وجود حقوق مدنی و سیاسی هر دو در کنار یکدیگر برای تحقق یافتن منزلتی به‌عنوان شهروندی از آن روست که:

«وجود حقوق مدنی، مقدمه تأسیس حکومت متمدن است ولی آزادی سیاسی (وجود حقوق سیاسی) به‌طور کلی بدان معناست که افراد حق داشته باشند در حکومت مشارکت کنند و اگر این مفهوم سلب شود، چیزی از آن باقی نخواهد ماند» (آرنت، ۱۳۹۷: ۳۱۴).

### جنبش‌های اجتماعی از منظر جامعه‌شناسی و علوم سیاسی

جنبش‌های اجتماعی، بر کوششی جمعی ناظر هستند که طی آن افراد به آرمان‌های از پیش تعیین شده می‌رسند. این جنبش‌ها با حقوق شهروندی نیز در ارتباط‌اند؛ چرا که زمینه را برای بنیان‌گذاری یک نظم و سامان نو فراهم می‌آورند. سامانی نو برای تحکیم حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شهروندان و نیز حفظ کرامت انسانی آنان (ر.ک: مارشال، ۱۳۸۸: ۱۰۹۵). عرب احمدی و خزائی در مقاله‌ای با عنوان «جنبش‌های اجتماعی و تأثیر آن در شکل‌گیری حقوق شهروندی»، این رابطه را به خوبی توضیح داده‌اند:

«جنبش‌های اجتماعی از طریق اثرگذاری در ساختار حکومت زمینه‌ساز ایجاد قوانینی تازه در جامعه شده و به تبع آن خاستگاهی برای شکل‌گیری و رعایت حقوق شهروندی به حساب

می‌آیند. کارکرد دیگر جنبش اجتماعی، افزایش مشارکت، آگاهی سیاسی و اجتماعی در جهت مطالبه حقوق مردم از دولت‌ها می‌باشد» (عرب احمدی و خزائی، ۱۳۹۷: ۸).

این دو محقق، دو کارکرد مهم برای جنبش اجتماعی برشمرده‌اند: اول ایجاد قوانینی برای نائل شدن به خیر عمومی و مشترک و دیگری افزایش آگاهی و در نتیجه افزایش رغبت شهروندان به شرکت در مسائل سیاسی و اجتماعی برای مطالبه حقوق از نهاد حکومت یا دولت. بنابراین آنچه در یک جنبش اجتماعی به معنای اعم اتفاق می‌افتد رویارویی یک نهاد غیر رسمی با یک نهاد رسمی است؛ رسمی این‌جا به معنای دارای مشروعیت حکومت آمده است. در متن شاهنامه نیز بر این مشروعیت صحنه گذاشته شده است. بینش پادشاهی شاهنامه، ملزومات و شرایط و اسبابی را برای شاهی و حکمرانی فرض می‌کند که مشروعیت (Legitimacy) نخستین آن‌هاست:

«نخستین شرط پادشاهی برخوردار از مشروعیت است. اصطلاح مشروعیت در شاهنامه سزاواری/شایستگی است که تنها دو بار به کار رفته است و بیشتر به جای آن سزاوار آمده است. مشروعیت یعنی این‌که پادشاه از پشت پادشاه پیشین باشد و اگر پادشاه پیشین فرزندی نداشت، جانشین او نژاد خود را به یکی از شاهان پیش از او، و در صورتی که سلسله‌ای برافتد، نژاد خود را به یکی از شاهان پیشدادی یا کیانی برساند. شاهی که چنین شرطی را دارا باشد، اگر از تأیید الهی نیز برخوردار، یعنی دارای فرّ بود، می‌تواند به پادشاهی ایران برسد» (خالقی مطلق، ۱۳۹۴: ۶۶).

در شاهنامه بارها بر این اصل مهم شاهی یعنی مشروعیت یا به تعبیر حکیم فردوسی، سزاواری، تأکید شده است. «جوهره اصلی مشروعیت، پاسخ به این سؤال است که چرا مردم در هر نظام سیاسی باید از حاکمان اطاعت کنند و اوامر و نواهی آن‌ها لازم‌الاتباع است» (خلیلی، ۱۳۹۵: ۸۲). در ایران باستان بنا به نظام فکری حاکم بر آن دوران، مشروعیت از آن کسی بود که به تأیید الهی رسیده باشد. همین اندیشه با جلوه‌های دیگری به دوران معاصر نیز رسیده است به طوری که امام خمینی (ره) نیز سال‌ها پیش از به ثمر نشستن انقلاب اسلامی در کتاب کشف الاسرار تأیید الهی را از شرایط مهم و اصلی مشروعیت حاکمان دانسته است: «غیر از حکم خدا و یا آن که خدا تعیین کرده، هیچ حکمی را بشر نباید بپذیرد» (موسوی خمینی، بی‌تا: ۱۸۲). بنابراین اصل سزاواری که منوط به فرّ ایزدی و داشتن نژاد نیکو است مشروعیت سیاسی

حاکمان را در شاهنامه توضیح می‌دهد. اصل یا شرط دیگر شاهی، دادگری است؛ این اصل به خوبی گویای رعایت حقوق مردم یا شهروندان است. چنان‌که خالقی مطلق در ادامه می‌نویسد فرّ و نژاد لزوماً گویای شایستگی و سزاواری یک پادشاه نیست و باید به صفت دادگری نیز آراسته باشد؛ طبق متن شاهنامه چنان‌چه شاهی از برپایی عدل و داد سر باز زند و ستم پیشه کند، مردم این حق را دارند که علیه او برشورند. محمدعلی همایون کاتوزیان در مقاله‌ای با عنوان «فرّه ایزدی و حق الهی پادشاهان» شرایط شاهی را از منظر شاهنامه این‌گونه تصویر کرده است: «شرط اول داشتن فرّه ایزدی، شرط دوم داشتن اصل و نسب، شرط سوم آمادگی برای آموختن از دیگران و شرط چهارم خرد است» (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۰). هر کجا پادشاه این شرایط را از دست بدهد، شایستگی شاهی نخواهد داشت و دیگر مورد اقبال مردم نخواهد بود پس مردم حق دارند علیه او و در جهت احقاق حقوق انسانی خود به پا خیزند؛ نمونه‌ای از توجه فردوسی به این حق از حقوق شهروندان و مردم را می‌توان در آغاز پادشاهی اشکانیان خواند. فردوسی از قول نوشین‌روان قباد که همه در تاریخ او را با عنوان انوشیروان عادل می‌شناسیم چنین می‌گوید:

چنین گفت نوشین‌روان قباد	که چون شاه را دل بیچند ز داد
کند چرخ، منشور او را سیاه	ستاره نخواند و را نیز شاه
ستمنامه عزل شاهان بود	چو درد دل بیگناهان بود...

(فردوسی، ۱۳۹۴، ج، ۳: ۳۴۳)

در این مورد می‌توان با کزازی در مازهای راز همسو شد آن‌جا که می‌گوید: «شاهنامه، نامه شاهان نیست. شاهنامه تنها کتابی است در پهنه ادب پارسی که شاهی در آن ارزش شمرده نشده است» (کزازی، ۶۶: ۱۳۷۰). آن‌چه در شاهنامه، ارجمند و دارای ارزش است نیکی و جوانمردی و دادگری و آزادی و آزادگی است. فردوسی در مقام شاعری دهقان‌نژاد در این اثر سترگ همواره بر رعایت حقوق مردم/ شهروندان تأکید کرده است. هنگامی که از شرایط شاهی سخن به میان می‌آورد و دادگری را یکی از مهم‌ترین اصول شاهی عنوان می‌کند در واقع سعی در برجسته نمودن حقوق شهروندان و مطالبه این حقوق دارد. او می‌کوشد تا ذهن مخاطب خود را برای جنبش‌هایی که در متن شاهنامه علیه شاهان ستم‌پیشه صورت می‌گیرد، آماده کند. از همین روست که وقتی موبد از انوشیروان درباره شاهی می‌پرسد که زینده تخت شاهی باشد، او پیش

از هر چیز دادگری پادشاه را بیان می‌کند:

ز شاهان پیرسید زیبای تخت  
چنین داد پاسخ که باری نخست  
دگر، بخشش و دانش و رسم گاه  
ششم آن‌که آن را دهد مهتری  
به هفتم که از نیک و بد در جهان  
به هشتم که دشمن بداند ز دوست  
چو فرّ و خرد دارد و دین و بخت  
کدامست و از کیست ناشاد بخت؟  
بباید ز شاه جهان داد جست؛  
دلش پر ز بخشایش دادخواه؛  
که باشد سزاوار بر بهتری؛  
سخن‌ها بر او بر نماند نهان،  
بی‌آزاری از شه‌ریاران نکوست؛  
سزاوار تاج‌ست و زیبای تخت...  
(فردوسی، ۱۳۹۴، ج ۴: ۷۷)

بنابراین در منطق سیاسی شاهنامه، چنانچه شاه یکی از این شرایط را نداشت صلاحیت شاهی ندارد. فردوسی، از خیره‌سر یا خودکامه خواندن شاهانی چون کیکاووس ابایی ندارد. او ستم-پیشگی شاهانی چون ضحاک را به تصویر می‌کشد تا در فرصت مناسب برای این مسئله جوامع بشری یعنی خودکامگی و ستم شه‌ریاران و حکمرانان، راه حلی منطقی بجوید. به همین دلیل است که شاهان ظالم و بیدادگر شاهنامه اغلب طعمه آتش خشم مردم یا شه‌روندان دادخواه می‌شوند.

نگارندگان با این توضیحات به بخش بعدی پژوهش می‌پردازند که مطالعه موردی دو جنبش اجتماعی مهم در دو بخش حماسه ملی و تاریخ ملی ایران در شاهنامه است.

### تحلیل مفهوم شه‌روند در شاهنامه

پیش از پرداختن به نقش شه‌روندان در جنبش‌های اجتماعی شاهنامه ابتدا اشاره‌ای به دو واژه مهم در شاهنامه داشته باشیم که به نوعی بیانگر مفهوم شه‌روند در این اثر هستند. اولین واژه، واژه «مردم» و دیگری واژه «ایرانیان» است.

فردوسی، در شاهنامه، واژه مردم و مردمی را مترادف با انسان و انسانیت به کار برده است. در دیباچه شاهنامه پس از ستایش خرد و ستایش آفرینش، گفتاری در آفرینش مردم آمده است:

کزین بگذری، مردم آمد پدید  
سرش راست بر شد چو سرو بلند  
پذیرنده هوش و رای و خرد  
ز راه خرد بنگری اندکی  
شد این بندهارا سراسر کلید  
به گفتار، خوب و خرد کار بند  
مر او را دد و دام فرمان برد  
که معنی مردم چه باشد یکی



مگر مردمی خیره خوانی همی جز این را نشانی ندانی همی  
(فردوسی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۳)  
پس از این گفتار، فردوسی گفتارهایی را به آفرینش آفتاب و ماه، ستایش پیغمبر (ص) و ... اختصاص داده است. افاده معنای انسانیت از واژه مردمی در بخش‌های پایانی شاهنامه نیز مشهود است. در داستان پادشاهی پیروز یزدگرد از زبان شاه جدید می‌خوانیم:

همی‌خواهم از داور بی نیاز که باشد مرا زندگانی دراز  
که که را به که دارم و مه به مه فراوان خرد باشم و روزبه  
سر مردمی بردباری بود سبک سر همیشه به خواری بود...  
(همان: ۵۹۱)

بنابراین مراد فردوسی از واژه مردم با آنچه ما در جامعه‌شناسی معاصر از آن می‌شناسیم اندکی متفاوت است. آنچه این نظر را تقویت می‌کند لابه‌لای متن شاهنامه آمده است. در داستان پادشاهی نوذر می‌خوانیم که چگونه:

ره مردمی نزد او خوار گشت دلش برده گنج و دینار گشت  
(همان: ۱۵۹)

و در داستان رستم زال با اکوان دیو، تأویل فردوسی از دیو چنین است:

تو مر دیو را مردم بد شناس کسی کو ندارد ز یزدان سپاس  
هر آن کو بگشت از ره مردمی ز دیوان شمر، مشمرش ز آدمی...  
(همان: ۶۳۶)

در کنار این واژه، واژه دیگری آمده است که بیشتر بر شهروند بودن دلالت دارد و آن لفظ «ایرانیان» است. این واژه گاه به شکل مجاز جزء و کل نیز به کار رفته است. لازم به ذکر است که مراد فردوسی، در اکثر موارد از واژه ایرانیان، به اندیشه‌های ارسطو در باب شهروند نزدیک است؛ شهروند از منظر ارسطو باید «از حق احراز منصب و نیز حق دادرسی برخوردار باشد» (ارسطو، ۱۳۱: ۱۳۹۰) یعنی در امور سیاسی اثرگذار باشد، از دید فردوسی نیز تا حد زیادی چنین است. در داستان سیاوش، بعد از این که کاووس شاه از آمدن افراسیاب آگاهی می‌ابد انجمنی از ایرانیان فراهم می‌آورد تا با آنان رایزنی کند. در این انجمن موبدان و سران سپاه حضور دارند یعنی افرادی که بیشترین تأثیر را در حکومت و امور سیاسی دارند و حقیقتاً نیک خواه شاهان کیانی هستند:

یکی انجمن کرد از ایرانیان ز هر کس که بُد نیک خواه کیان ...  
(همان: ۳۲۵)

پس از این کاووس در صدد برمی‌آید برای مبارزه با افراسیاب، جنگاوران زبده‌ای برگزیند. در این بخش فردوسی، نام اقوام مختلف ایرانی را ذکر می‌کند؛ ذکر نام اقوام ایرانی، گویای این است که فردوسی ایران، را مرزی یکپارچه و منسجم اما متنوع می‌دانسته است:

گزین کرد از آن نامداران سوار	دلیبران جنگی ده و دو هزار
هم از پهلوی پارس و کوچ و بلوچ	ز گیلان جنگی و دشت سروچ
سپر ور پیاده ده و دو هزار	گزین کرد شاه از در کارزار
از ایران هر آن کس که گو زاده بود	دلیبر و خردمند و آزاده بود
به بالا و سال سیاوش بُدند	خردمند و بیدار و خامش بُدند...
سپه را سوی زاوولستان کشید	ابا پیلتن سوی دستان کشید
همی بود یک ماه با رود و می	به نزدیک دستان فرخنده پی
گهی با تهمتن بُدی می به دست	گهی با زواره گزیدی نشست
گهی شاد بر تخت دستان بُدی	گهی در شکار نیستان بُدی
چو یک ماه بگذشت، لشکر براند	گو پیلتن رفت و دستان بماند
ز زاول، هم از کاول و هندوان	سپاهی برفتند با پهلوان
ز هر سو که بُد نامور لشکری	بخواند و بیامد به شهر هری
و زیشان فراوان پیاده ببرد	به ره زنگه شاوران را سپرد
سوی طالقان آمد و مرو رود	سپهرش همی داد گفستی درود
و زان پس بیامد به نزدیک بلخ	-نیازرد کس را به گفتار تلخ!-

(همان: ۳۲۸-۳۲۶)

واژه ایرانیان در شاهنامه، برای همه مردم ایران (نزدیک به آنچه امروز از واژه‌های مردم و ایران در نظر داریم) نیز به کار رفته است. یکی از این موارد کاربرد را در داستان بهرام گور شاهدیم. در این داستان، بهرام که ظاهراً به عیش و نوش مشغول و از امور مملکت غافل است، آتش طمع شاهان چین و روم (شرق و غرب) را برای دست درازی به ایران تیز می‌کند. ایرانیان برای حفظ کیان ایران و از ترس از دست دادن فرزندان خود نامه‌ای به خاقان می‌نویسند این نامه نوعی زنه‌نامه برای حفظ جان و مال است اما از هوش مردمان عادی و شهروندان ساده

ایرانی حکایت دارد. نرسی که خردمندی دیندار و دادگر است آنان را از پیامد عملشان بر حذر می‌دارد اما ایرانیان به منظور صیانت از کیان ایران پیش از آن که به مواعظ نرسی گوش فرا دهند، تصمیم خود را گرفته‌اند. در ادامه می‌خوانیم که چگونه نرسی، از ایرانیان در برابر بهرام گور حمایت می‌کند. در این جا چاره اندیشی شهروندان ایرانی را به عنوان کنش‌گران سیاسی و اجتماعی در برابر دشمنان خارجی از نظر می‌گذرانیم:

و زان پس چو گفتارها شد کهن	بر آن بر نهادند یکسر سخن
کز ایران یکی مرد با آفرین	فرستند نزدیک خاقان چین...
چو خاقان به ایران شتابد به جنگ	نماند بر این بوم و بر بوی و رنگ
سپاهی و شهری نماند به جای	بکوبند بر خیره ما را به پای
یکی موبدی بود نامش همای	خردمند و با دانش و پاک رای
و را برگزیدند ایرانیان	که آن چاره را تنگ بندد میان...

(فردوسی، ۱۳۹۴، ج ۴، ۵۴۱)

این شهروندان آزاد که حق دارند حرف خود را به گوش سران جهان برسانند برای حفظ کیان ایران حاضرند علاوه بر هدیه، باژو ساو هم به حضور خاقان چین ارسال کنند! چنین است که آنان از یک جنگ‌افروزی بزرگ جلوگیری می‌کنند؛ جنگی که کیان ایران را از بین می‌برد و بلاهای بسیاری بر سر ایرانیان فرو می‌آورد.

با این توضیحات درمی‌یابیم که ایرانیان در شاهنامه افرادی آزاد، کنش‌گر و دارای حقوق اجتماعی، سیاسی و مدنی تصویر شده‌اند و این تصویر بسیار به آنچه امروزه از مفهوم شهروند در نظر داریم نزدیک است؛ تصویری از انسان‌هایی آزاد که بندگی در یوغ بیدادگران را بر نمی‌تابند و با مسلم دانستن حقوقی سیاسی و مدنی و اجتماعی برای خود با مشارکت در جنبش‌های اجتماعی سعی در تحقق عدالت دارند.

#### بحث

#### نقش شهروندان در قیام کاوه آهنگر

حضور مردم به عنوان شهروندانی کنش‌مند و اثرگذار در دو بخش مهم از حیات اجتماعی و سیاسی ایرانیان در شاهنامه کاملاً آشکار است؛ این دو مورد که می‌توان از آنها تحت عنوان جنبش‌های اجتماعی و یا بلکه از این بالاتر، به نام حرکت‌های انقلابی مردمی یاد کرد در دو

مقطع اساطیری و تاریخی متفاوت رخ داده‌اند. در هر دو مورد، حضور بازاریان به عنوان بخشی که سرمایه و ثروتی بیش از پیشه‌وران و کشاورزان دارند، نیروی محرکه و قدرت مناسبی به جنبش داده است. اولین مورد از آن‌چه که این‌جا با عنوان جنبش اجتماعی یاد می‌کنیم در داستان کاوه آهنگر و جنبش هماهنگ، سازمان یافته و مردمی عده‌ای از شهروندان ایرانی است که علیه ظلم و ستم ضحاک به پا خاسته‌اند:

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه	بر او انجمن گشت بازارگاه
همی برخروشید و فریاد خواند	جهان را سراسر سوی داد خواند
از آن چرم کاهنگران پشت پای	بپوشند هنگام زخم درای
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد	همان گه ز بازار برخاست گرد
خروشان همی رفت نیزه به دست	که ای نامداران یزدان پرست
کسی کو هوای فریادون کند	سر از بند ضحاک بیرون کند
بپویید، کاین مهتر آهرمن است	جهان آفرین را به دل دشمن است...

(فردوسی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۳۸)

در این پاره از داستان، که آن را در بخش اساطیری (و به تعبیر خالقی مطلق در بخش حماسی=حماسه ملی ایران) شاهنامه می‌خوانیم با بذل توجه به واژه‌های بازارگاه و بازار، می‌توان به مردمی بودن این خیزش اجتماعی و سیاسی که مناسبات قدرت را در صحنه سیاسی ایران در شاهنامه به کلی بر هم می‌زند، پی برد. همراهی بازاریان که در واقع همان شهروندان فعال و آزاد هستند و بخش نسبتاً چشمگیری از مناسبات اقتصادی را در اختیار دارند یادآور این جملات از نویمان است: «قدرت سیاسی از قدرت اقتصادی برمی‌خیزد ولی کم‌کم به تمامی شئون زندگی و همه فعالیت‌های اجتماعی محیط می‌گردد و در آن‌ها رخنه می‌کند...» (نویمان، ۱۳۷۳: ۵۲).

درست است که بازاریان، قدرت اقتصادی چندان بزرگی در برابر شاه محسوب نمی‌شده‌اند اما با دارا بودن بخشی از ثروت در گردش و از این مهمتر با دسترسی مستقیمی که به منابع انسانی برای پیشبرد جنبش داشته‌اند کم‌کم، سامان سیاسی پیشین را به هم زده و نظمی نوین به وجود می‌آورند.

آسمند جونیفانی، در مقاله‌ای با عنوان «بازخوانی و تحلیل ساختاری قیام‌های شاهنامه» دلایل این جنبش را این‌گونه برشمرده است:

«در دوران ضحاک آیین فرزنانگان منسوخ شد، هنر خوار و جادویی گرامی گشت. کسی جرأت بیان نیکی نداشت و دیوان بر کارهای زشت دستشان دراز بود. کار او (ضحاک) بد آموزی، غارت، کشتن و سوختن بود. بریدن سر جوانان برای درمان شاه و غذا دادن به ماران دوش خود کار هر روز او بود. و کشتن کودکان (بر اساس خوابی که دیده بود)» (آسمند جوقنایی، ۱۴۰۰: ۲۰).

این دلایل در کنار بزرگترین جنایت ضحاک که کشتن جوانان و کودکان است از جنبش کاوه، سیمایی کاملاً مردمی و دادخواهانه ترسیم می‌کند. جنبشی که در آن تک‌تک شهروندان تلاش می‌کنند تا داد خود بستانند و خود را از زنجیر ستم ضحاک نجات دهند. فضل‌الله رضا در «پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی»، جنبه‌های مردمی بودن قیام کاوه آهنگر را چنین تبیین کرده است:

«داستان کاوه آهنگر، نخستین قیام ملی در اساطیر باستان است. این داستان و نظایر آن در تاریخ ملت‌های دیگر هم یک هسته مرکزی دارد. فرمانروای کشور (رژیم) از عدل و داد منحرف شده و مردم از بیداد به جان آمده‌اند. دیگر میزان فشار و جور برای اکثریت مردم، یعنی آن‌ها که جز زیست ساده و بی‌آلایش آرزویی ندارند، قابل تحمل نیست. آن‌گاه دادخواهان جمع می‌شوند، و به نیروی همگانی، حکم‌فرمایان ستمگر را از میان برمی‌دارند و آیین (رژیم) دادخواهی نو برقرار می‌کنند» (رضا، ۱۳۷۴: ۵۶).

این نظر فضل‌الله رضا وقتی ما بینش پادشاهی در شاهنامه و از سوی دیگر بینش اخلاقی آن را در نظر می‌آوریم بیشتر معنا می‌یابد. پیش از این گفته شد که در بینش پادشاهی شاهنامه، شاه باید دادگر باشد. آن‌چه مردم را به خشم آورده است نه فقط خونریزی‌ها و بی‌رحمی‌های ضحاک و نه حتی نژاد و نامشروع بودن پادشاهی او که بیدادگری و گذشتن او از مرز عدل و مروّت و انصاف است.

نقش عنصر آگاهی را نیز در این جنبش نباید از نظر دور داشت. گرچه داستان کاوه آهنگر از بخش نخست شاهنامه که ماهیتی اسطوره‌ای و حماسی دارد، نقل می‌شود اما این بخش سرشار از نکات خردمندانه است. به بیانی ساده‌تر «می‌توان گفت که شاهنامه فقط تخیل‌پردازی‌های قوم یا ملتی نبوده، بلکه شیوه زندگی اجتماعی و جریان‌های اجتماعی آن دوران را نشان می‌دهد.

جنبش کاوه علیه ضحاک، داستان شورش مردم به آگاهی رسیده و خسته از ستم ضحاک است» (زاهد زاهدانی و بذرافکن، ۱۳۹۴: ۴).

کاوه در مقام فردی که از سازوکار نهاد رسمی حاکم آگاه است خود را ملزم می‌داند که این آگاهی را در اختیار شهروندان قرار دهد. این‌که شهروندان با توجه به این آگاهی تمایلی به همراهی با جنبش داشته باشند یا نه تصمیمی است که خودشان می‌گیرند ولی رهبر جنبش در هر حال موظف است شهروندان را آگاه کند. در این آگاهی دادن‌ها غلبه عنصر خردگرایی را شاهدیم؛ خردگرایی در شاهنامه «از رنگ‌های فرقه‌ای و قومی فراتر می‌رود و تمام جنبه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی را در برمی‌گیرد» (نوحی، ۱۳۹۵: ۱۱۷). به یاری همین خردگرایی است که کاوه، سرانجام فریدون را می‌جوید و جنبش به ثمر می‌نشیند.

### نقش شهروندان در گردن‌فرازی بندوی و گسته‌م

جنبش اجتماعی و سیاسی دیگری که با وجود برخی تفاوت‌ها، رنگ و بوی مردمی دارد و فردوسی، از کنش‌گران در آن با عنوان «ایرانیان» (=شهروندان ایرانی) یاد می‌کند در بخش تاریخی شاهنامه (تاریخ ملی ایران) و در پادشاهی هرمزد نوشین روان، رخ می‌دهد. اسامی شاهان در این بخش یادآور نام شاهان ساسانی است؛ در پادشاهی ساسانی و با رسمی شدن دین زردشتی، موبدان اختیارات سیاسی مهمی را به دست گرفتند که تا پیش از این به کلی از آن محروم بودند. فردوسی، در شاهنامه اغلب از موبدان به نیکی یاد می‌کند. موبدان در اداره کشور، گاه در نقش وزیر و گاه در هیئت پیرانی خردمند به شاهان کمک می‌کنند. هرمزد نوشین روان، که پس از پایان پادشاهی چهل و هشت ساله پدرش نوشین روان بر تخت نشسته، چندان پادشاه دادگری نیست. در تصویر منش ناپسند این شهریار ساسانی، فردوسی، با هوشمندی عمل می‌کند. قرار است هرمزد نوشین روان از بسیاری ظلم و بیداد، در پایان داستان و پس از ۱۲ سال شاهی در یک جنبش اجتماعی و سیاسی به دست ایرانیان، کور و از پادشاهی بر کنار گردد. بنابراین فردوسی داستان را طوری آغاز می‌کند تا ذهن مخاطب متوجه ظلم و بیداد هرمزد شود. فردوسی با این کار حواس مخاطب را متوجه فرجام داستان می‌کند. او می‌خواهد نشان دهد که چگونه مشروعیت یک شاه با انجام اشتباه یا اشتباهاتی نه تنها به خطر می‌افتد بلکه به کلی از بین می‌رود.

داستان با زهر دادن هرمزد به موبد و کشتن سه موبد خردمند زردشتی که پیش از این در

دربار نوشین روان، دارای اعتبار و جایگاه پذیرفته شده‌ای بوده‌اند، آغاز می‌شود. آسمند جونقانی، وقتی دلایل قیام علیه هرمزد را برمی‌شمارد ضدیت با موبدان را یکی از دلایل مهم عنوان می‌کند (ر.ک: آسمند جونقانی، ۱۴۰۰: ۲۸). ظلم و بد عهدی هرمزد با زنهار ندادن به پرموده پسر ساوه شاه و پس از آن با ندادن سزای شایسته به بهرام چوبینه به دلیل رشادت‌هایش در جنگ علیه ساوه شاه به اوج می‌رسد. هرمزد، در کینه‌جویی تا حدی پیش می‌رود که حتی به پسرش خسرو پرویز بدبین می‌شود. از سوی دیگر بهرام چوبینه که جنگاور قدرتمندی است ادعای شاهی می‌کند. در این میان گسته‌م و بندوی، که برادران همسر هرمزد و دایی‌های خسرو پرویز هستند به دستور هرمزد به زندان می‌افتند. جنبش از زندان آغاز می‌شود و با کشیده شدن جنبش به بیرون از زندان، بازاریان نیز به سپاهیان می‌پیوندند:

<p>که تیره شد آن فرّ شاهنشهی یکی را بر آن کار بگماشتند ز جنگاوران بر در شاه کیست ز فرمان بگشتند و بی ره شدند بر آن سان که هامون بر آید به جوش! بماندند بیچاره ز آن داوری! ز ره دار با لشکر و ساز خویش سواران به درگاه رفتند گرم دلاور به درگاه شاه آمدند مجویید آزرَم شاه اندکی! به کین بزرگان ایرانیان ازین پس مر او را مخوانید شاه بر او بر کنید آب ایران کبست نشانیم بر گاه او شاه نو! شما را سپاریم ایران زمین به یک سو خرامیم با هم‌رهان گرفتند نفرین بر آرام شاه کجا دست یازد به خون پُسر!</p>	<p>به بندوی و گسته‌م شد آگهی همه بستگان، بند برداشتند که آن آگهی باز جوید که چیست ز کار زمانه چون آگه شدند شکستند زندان و بر شد خروش به شهر اندرون هر که بد لشکری همی رفت گسته‌م و بندوی پیش یکایک ز دیده بشستند شرم ز بازار پیش سپاه آمدند کاگر گشت خواهید با ما یکی اگر بست خواهید یک یک میان که هرمز بکشته است ابر بی گناه به پادافره او بیازید دست شما را بَویم اندرین پیشرو وگر هیچ سستی کنید اندرین یکی گوشه‌ای بس کنیم از جهان به گفتار گسته‌م یکسر سپاه که: هرگز مبادا چنین تاجور</p>
--	---

به گفتار چون شوخ شد لشکرش  
شاهنشهی شدند اندر ایوان  
به گفتار چون شوخ شد لشکرش  
چو تاج از سر شاه برداشتند  
نهادند پس داغ بر چشم شاه؛  
و را همچنان زنده بگذاشتند  
سپاهی بد از بردع و اردویل  
از ارمینیه نیز چندی سپاه  
چون آمد به بغداد از او آگهی  
همه شهر از آگاهی آرام یافت  
هم آن گه زدند آتش اندر درش  
به نزدیک آن تخت با فرهی  
هم آن گه زدند آتش اندر درش  
ز تختش نگوسار برگاشتند  
شد آن‌گاه چون شمع رخشان سیاه  
به گنج آن‌چه بُد، خوار برداشتند!  
همی رفت با نامور خیل خیل  
همی تاخت چون باد با پور شاه  
که آمد خریدار تخت مهی  
جهانجوی از آرامشان کام یافت  
(فردوسی، ۱۳۹۴، ج ۴: ۸۷۵)

این نمونه (گردن‌فرازی بندوی گسته‌م علیه هرمزد) که در باب جنبش‌های اجتماعی و سیاسی ایرانیان از متن شاهنامه ارائه شد از چند منظر نسبت به نمونه اول، (قیام مردمی به رهبری کاوه آهنگر)، قابل بررسی است:

اول این که جنبش کاوه آهنگر، توسط گروهی از مردم هدایت شد که از نظر اجتماعی، به طبقات بالای جامعه تعلق نداشتند. رهبر جنبش، یک آهنگر ساده و از طبقه پیشه‌وران بود. این طبقه یعنی طبقه مردمان و شهروندان ساده به قول ماکیاولی راحت‌تر خرسند می‌شوند. «زیرا خواسته‌های مردم نجیبانه‌تر است از سالاران. از آن رو که سالاران در پی زور گویی‌اند، حال آن که مردم تنها در پی آن‌اند که زور نشنوند» (ماکیاولی، ۱۳۹۷: ۱۰۲). آن‌ها فقط می‌خواهند زور نشنوند و عدالتی در کار باشد. حال آن‌که در مثال دوم، بندوی و گسته‌م که جزء طبقه اشراف و نجبا هستند قیام را رهبری و هدایت می‌کنند. آنان خود به تعبیر ماکیاولی از سالاران‌اند. مطالعه تاریخ ایران باستان نیز این مدعا را ثابت می‌کند. در دوران ساسانیان تغییرات عمده‌ای در طبقات اجتماعی صورت گرفت و آن قرار گرفتن جنگاوران بلافاصله پس از روحانیان در هرم قدرت بود. پیداست که جنگاوران که اغلب از گروه اشراف و نجبا بودند نمی‌توانستند حرمت‌شکنی علیه روحانیان (موبدان) را برتابند. آن‌ها ولو به ظاهر و در واقع برای پیشبرد اغراض خود مردم را علیه شاه به شورش انگیزتند. از همین‌روست که نگارندگان در این پژوهش از جنبشی که به رهبری بندوی و گسته‌م رخ داد تحت عنوان گردن‌فرازی یاد کرده‌اند از سویی فردوسی خود به



گاه سخن گفتن در باب این جنبش از تعبیری استفاده می‌کند تا فرجام ناخوشایند این جنبش یا گردن‌فرازی را یادآور شود؛ تعبیری نظیر بی‌ره شدن، شستن شرم، شوخ شدن و ... که برای افراد حاضر در جنبش به کار برده شده است به خوبی این ادعا را ثابت می‌کند.

نکته دوم در باب مقایسه این دو جنبش (یعنی جنبش کاوه آهنگر و جنبش علیه هرمز نوشین‌روان) این است که در جنبش کاوه آهنگر، کار دادرسی و قضاوت در باب شاه ستمگر، به فریدون سپرده می‌شود حال آن که در جنبش اشراف ساسانی علیه هرمزد شاه، آنان بی‌هیچ شرم و آزر می، شاه را کور و خزانه را تهی می‌کنند.

نکته سوم که بی‌مناسبت با بحث مورد نظر نیست؛ آوردن نام شهرهای امپراطوری بزرگ آن روز ایران است. این شهرها در یک جغرافیای گستره از اردبیل و ارمنیه تا بغداد را فرا می‌گیرد؛ گستره‌ای که به‌راستی گویای یک تمدن باشکوه بر فلات ایران است. این گستره جغرافیایی که فردوسی با زبانی پرشور پیش چشم مخاطبان امروز ترسیم می‌کند یکی از نشانه‌های تأکید فردوسی بر شهروند بودن ایرانیان است.

### نتیجه‌گیری

واژه شهروند با معنایی که امروزه از آن مراد می‌شود در شاهنامه نیامده است. به جای این واژه فردوسی از کلماتی نظیر شهری (در مقابل سپاهی) و ایرانیان استفاده کرده است. ایرانیان که با توجه به متن شاهنامه، مردمانی آزاد و کنش‌گر هستند با داشتن آزادی‌ها و حقوق و در عین حال وظایفی در برابر قانون، حضوری چشمگیر در جنبش‌های اجتماعی دارند. آنان به وظایف خود در برابر نهاد رسمی حکومت (=پادشاه) عمل می‌کنند و انتظار دارند که پادشاه هم آزادی‌های فردی و اجتماعی آنان را پاس داشته و دادگری پیشه کند. عدول نهاد رسمی از راه و رسم داد و پیشه کردن ستم، منجر به جنبش‌های اجتماعی نظیر جنبش کاوه علیه ضحاک و جنبش بندوی و گسته‌م علیه هرمزد می‌شود. باید تصدیق کرد که بدون حضور فعال و اثرگذار شهروندان در این جنبش‌ها، هیچ یک موفقیتی کسب نمی‌کردند. در جنبش کاوه، مردمی که در بازار هستند نقش ایفا می‌کنند «بر او انجمن گشت بازارگاه» و در جنبش یا گردن‌فرازی بندوی و گسته‌م، زندانیان: «همه بستگان بند برداشتند». از این روی شاهد تحرکی عینی بین مردمی هستیم که برای مطالبه حقوق خود تلاش می‌کنند و حتی از دادن جان خود برای برپایی عدالت و رهایی از ستم، دریغ نمی‌ورزند. این جنبش‌ها که با هدف رسیدن به خیری مشترک صورت

گرفته‌اند در پایان کار به هدف خود می‌رسند؛ چنان‌که فرجام جنبش کاوه، به فرماندهی رساندن فریدون برای جنگ علیه ضحاک است و فرجام جنبش بندوی و گسته‌م، به شاهی رساندن خسرو پرویز. گرچه خسرو پرویز هم تا مدتی ره داد می‌پیماید و پس از چندی ستم پیشه می‌کند و خود به دست پسرش شیرویه و در پی یک جنبش دیگر به هم‌دستی مردم و مهتران و پهلوانان و زاد فرخ کشته می‌شود.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. در این‌باره خوانندگان محترم می‌توانند مقاله مبانی مشروعیت سیاسی در اندیشه سیاسی اسلام از سید عبدالله میرغیائی را نیز ببینند. همچنین کتاب جدال جدید و قدیم از نوزایش تا انقلاب به قلم سید جواد طباطبایی نیز اطلاعات ارزشمندی در باب مشروعیت سیاسی در اختیار خوانندگان خواهد گذاشت.
۲. تغییرات بنیادی در طبقات اجتماعی در دوره ساسانیان و قدرت گرفتن موبدان، این بخش از کتاب «ایران در زمان ساسانیان» می‌آید: «چون نوبت به ساسانیان رسید، تشکیلات جدید در جامعه پیدا شد، که آن نیز مبتنی بر چهار طبقه بود. تفاوت این شد که طبقه سوم را دبیران قرار دادند و کشاورزان و صنعتگران را در رتبه چهارم گذاشتند. بنابراین چون طبقه بندی اجتماعی را به این نحو با اوضاع سیاسی زمان تطبیق کردند، طبقات اربعه ذیل پیدا شد: ۱. روحانیان ۲. جنگاوران ۳. دبیران ۴. توده ملت (روستائیان) و صنعتگران و شهریان» (کریستنسن، ۱۳۸۸: ۶۹).

#### منابع

#### کتاب‌ها

- آبرکرامبی و دیگران، نیکلاس (۱۳۷۰) فرهنگ جامعه‌شناسی، ترجمه حسن پویان، تهران: چاپخش.
- آرنت، هانا (۱۳۹۷) انقلاب، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۰) دانشنامه سیاسی، تهران: مروارید.
- ارسطو (۱۳۹۰) سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: علمی و فرهنگی.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۴) مقدمه بر شاهنامه فردوسی، تهران: سخن.
- رضا، فضل‌الله (۱۳۷۴) پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی، تهران: علمی و فرهنگی.
- شیخاوندی، داور (۱۳۶۹) زایش و خیزش تراژدی‌ها، تهران: ققنوس.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۴) شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق جلد ۱ و ۲ و ۳ و ۴. تهران: سخن.

کریستنسن، آرتور (۱۳۸۸) *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر.

کزازی، میر جلال‌الدین (۱۳۷۰) *مازهای راز (جستارهایی در شاهنامه)*، تهران: مرکز. مارشال، گوردون (۱۳۸۸) *فرهنگ جامعه‌شناسی آکسفورد*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: میزان.

ماکیاولی، نیکوللو (۱۳۹۷) *شهریار*، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگه. مک لین، ایان (۱۳۸۷) *فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد*، ترجمه حمید احمدی، تهران: میزان. موسوی خمینی، سید روح‌الله (بی‌تا) *کشف‌الاسرار*، بی‌جا. نویمان، فرانسیس (۱۳۷۳) *آزادی و قدرت قانون*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.

### مقالات

آسمند جونقانی، علی. (۱۴۰۰). بازخوانی و تحلیل ساختاری قیام‌های شاهنامه. *پژوهشنامه ادب حماسی (فرهنگ و ادب سابق)*، ۱۷(۲)، ۱۳-۳۹. [Dor:20.1001.1.23225793.1400.17.2.1.4.39-13](https://doi.org/10.1001.1.23225793.1400.17.2.1.4.39-13)

خلیلی، علی. (۱۳۹۵). *تداوم نظریه مشروعیت الهی در نظام سیاسی ایران از دوره باستان تا انقلاب اسلامی. مطالعات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس*، ۲(۱)، ۱-۸۱.

زاهد زاهدانی، سید سعید، و بذرافکن، مهتا. (۱۳۹۴). جنبش‌های اجتماعی در تاریخ اساطیر ایرانی مورد مطالعه: جنبش ایرانی کاوه در شاهنامه فردوسی. *جامعه‌شناسی تاریخی*، ۷(۳)، ۱-۲۴.

عرب‌احمدی، فاطمه، و خزائی، احمدرضا. (۲۰۱۸). جنبش‌های اجتماعی و تأثیر آن در شکل‌گیری حقوق شهروندی. *اخلاق زیستی*، ۸(۱)، ۷-۱۶. [Doi:10.22037/bioeth.v8i1.23211](https://doi.org/10.22037/bioeth.v8i1.23211)

نوحی، زهت. (۱۳۹۴). نگاهی به شاهنامه با رویکرد جهان‌وطنی. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۷(۲۶)، ۹۹-۱۲۶.

همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۷۷). *فره‌آیزدی و حق الهی پادشاهان. اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، ۱۲(۱۲۹ و ۱۳۰)، ۴-۱۹.

### References

#### Books

Aber-Crumby and others, Nicholas (1991) *Dictionary of Sociology*, Trans. Hasan Pouyan, Tehran: Chapakhsh. [In Persian]

Arendt, Hana (2017) *Revolution*, Trans. Ezzatullah Fouladvand, Tehran: Kharazmi. [In Persian]

- Aristotle (2011) *Politics*, Trans. Hamid Enayat, Tehran: Scientific and Cultural.
- Ashuri, Dariush (2001) *Political encyclopedia*, Tehran: Marvarid. [In Persian]
- Christensen, Arthur (2009) *Iran during the Sassanid period*, Trans. Rashid Yasmi, Tehran: Sadai Masazar. [In Persian]
- Ferdowsi, Abul Qasem (2014) *Shahnameh*, Four-volume series edited by Jalal Khaleghi Motlaq, Tehran: Sakhan. [In Persian]
- Kezazi, Mir Jalaluddin (1991) *Mazes of secret (Essays in Shahnameh)*, Tehran: Center Gordon, Marshall. [In Persian]
- Khaleghi Mutlaq, Jalal (2014) *Introduction to Ferdowsi's Shahnameh*, Tehran: Sakhan. [In Persian]
- Machiavelli, Niccolo (2017) *Shahriar*, Trans. Dariush Ashouri, Tehran: Agh. [In Persian]
- McLean, Ian (2007) *Oxford Dictionary of Political Science*, Trans. Hamid Ahmadi, Tehran: Mizan. [In Persian]
- Neuman, Franz (1994) *Freedom and the power of law*, Trans. Izatollah Fouladvand, Tehran: Kharazmi. [In Persian]
- Reza, Fazullah (1995) *Research in Ferdowsi's thoughts*, Tehran: Scientific and Cultural. [In Persian]
- Shikhavandi, Davar (1989) *The birth and rise of tragedies*, Tehran: Phoenix. [In Persian]
- Article**
- Arab Ahmadi, F. & Khazaei, A.R. (2018). Social movements and their impact on the formation of citizenship rights. *Akhlāq-I zīstī*, 8(1), 7-16. doi:10.22037/bioeth.v8i1.23211.[In Persian]
- Asmand Qunegani, A. (2021). Rereading and structural analysis of revolts in Shahnameh. *The Journal of Epic Literature*, 17(2), 13-39. Dor:20.1001.1.23225793.1400.17.2.1.4.[ In Persian]
- Homayun Katoozian, M. A. (1998). Farrah Yazidi and the divine right of kings. *Information and Political Economy*, 12(129 and 130), 4-19. [In Persian]
- Khalili, A. (2015). Continuity of the theory of divine legitimacy in Iran's political system from the ancient period to the Islamic revolution. *Islamic Revolution and Holy Defense Studies*, 2(1), 81-104. [In Persian]
- Noohi, N. (2016). Study of Shahnameh through a Cosmopolitan Approach. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 7(26), 99-126. [In Persian]
- Zahed Zahedani, S. S., & Bazer-Afken, M. (2016). Social movements in historical Iranian mythology. Case study: K. Movement of Iran in Shahnameh. *JHS*, 7 (3) :1-24. [In Persian]

Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)

Volume 15, Number 57, Fall 2023, pp. 472-492

Date of receipt: 21/9/2022, Date of acceptance: 11/1/2023

(Research Article)

DOI: [10.30495/dk.2023.1968073.2591](https://doi.org/10.30495/dk.2023.1968073.2591)

## Social Movements of Citizens in the *Shahnameh* (A Case Study of Kaveh the Blacksmith's Riot and Disobedience of Bandoy and Gostaham)

Rasool Rostami<sup>1</sup>, Dr. Mohammad Reza Rashed Mohasel<sup>2</sup>, Dr. Majid Reza Khazaei Wafa<sup>3</sup>

۴۹۲

### Abstract

Citizen and citizenship are relatively new terms in the field of sociological and political studies. The citizen is always defined in a reciprocal relationship; He is a person who, on the one hand, has political and civil rights and, on the other hand, has duties under the law in question. Social movements are defined as a collective effort in which individuals achieve predetermined ideals. Social movements are organized for specific purposes and by informal institutions. Of course, in *Shahnameh*, the word citizen is not mentioned. Ferdowsi in some cases uses the word urban versus soldier to distinguish civilians from military. However, based on the evidence presented in the current study as well as the definition of citizen in sociological and political science culture, the word Iranian refers to Iranian citizens in the *Shahnameh*. The two selected movements (one from the epic part of the *Shahnameh* and the other from the historical part) testify to the robust presence and full participation of Iranian citizens in social movements for the realization of justice and law. This research has been done analytically and descriptively using library and electronic resources.

**Keywords:** *Shahnameh*, citizen, Social movements, Kaveh the blacksmith, Bandoy, Gostaham.

<sup>1</sup> . PhD student, Department of Persian Language and Literature, Birjand Branch, Islamic Azad University, Birjand, Iran. Rostami.rasool0577@gmail.com

<sup>2</sup> . Professor of the Department of Persian Language and Literature, Birjand Branch, Islamic Azad University, Birjand, Iran. (Corresponding author) m.rashed0577@gmail.com

<sup>3</sup> . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Birjand Branch, Islamic Azad University, Birjand, Iran. majidreza.vafa@gmail.com

